



شفاعتی نپذیرند؛ و معادل [برابری] نگیرند؛ و نه ایشان یاری شوند.

﴿وَإِذْ نَجَّيْنَاكَ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكَ سُوءَ الْعَذَابِ يَذْبَحُونَ إِبْنَاءَكَ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَكَ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ﴾ (۴۹)

و به یاد آر آن گاه که شما را از فرعونیان رهائی دادیم، درحالی که شما را به زیر بار ستم می کشیدند، به شکنجه ای بد پسرانتان را سر می بریدند و دخترانتان را زنده رها می داشتند؛ و در آنها از جانب خدایتان بلائی بود بزرگ.

﴿وَإِذْ فَرَقْنَا بِكُمْ الْبَحْرَ فَأَنْجَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ﴾ (۵۰)

و بیاد آر هنگامی که به خاطرتان دریا را شکافتیم، پس شما را نجات بخشیدیم و فرعونیان را غرق نمودیم، درحالی که شما می نگرستید.

﴿وَإِذْ وَاوَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعَجَلُ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ (۵۱)

و یاد آرید آن گاه که با موسی [برای دادن تورات] وعده نهادیم چهل شب را و پس از آن [که موسی برای گرفتن تورات به کوه طور رفت] آگوساله را [بپرستش] برگرفتید، و حال آن که شما ستمگر بودید.

﴿ثُمَّ عَفَوْنَا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾ (۵۲)

سپس ما بعد آن از شما درگذشتیم؛ و باشد که سپاسگزار شوید.

﴿وَإِذْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَالْفُرْقَانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ (۵۳)

و یاد کنید وقتی که به موسی کتاب و فرقان [تورات] عطا کردیم، تا شما هدایت یابید.

### [شمول خطاب به همگان و سرّ خطاب به بنی اسرائیل]

مخاطب آیات فوق را گروه بنی اسرائیل یعنی: فرزندان یعقوب دانسته اند - اعم از یهود و نصاری - و همان طور که قبلاً اشاره شد، در زمان حضرت رسول ﷺ این دو طایفه از نظر تعداد و بینش اجتماعی در میان ملل عرب قابل ملاحظه و توجه بودند؛ و نیز از ایشان در گرایش به اسلام، نسبت به سایر طوایف عرب امید و انتظار بیشتری می رفت؛ زیرا هم از نظر طرز تفکر با مردم بت پرست و مشرکین عرب متباین، و در افق

۱. تفسیر لاهیجی، ج ۱، ص ۴۶؛ تفسیر منهج الصادقین، ج ۱، ص ۱۷۹

و سطحی روشن تر قرار داشته، و هم بشارات ظهور حضرت در کتب انجیل و تورات عامل مؤثری می نمود، در پذیرش ایشان مکتب اسلام را؛ بنا بر این تذکرات پروردگار در مورد هفت آیه فوق و حتی آیات بعدی، وسیله ای است محرک و تکان دهنده تا از خواب غفلت بیدار شده و در نتیجه به ندای وجدان و دعوت اسلام پاسخ مثبت دهند و به نبی اکرم و قرآن ایمان آورند.

بدیهی است، گرچه در آیات فوق مورد خطاب طایفه بنی اسرائیل اند؛ ولی باید توجه داشت که مطالب قرآن همواره کلی، و از نقل وقایع تاریخی و سرگذشت پیشینیان به خواننده عبرت و اعتباری می بخشد تا رفتار و رویه گذشتگان را - اعم از نیک و بد - مورد توجه قرار داده، و هریک برایشان سرمشقی شود؛ و بدین وسیله در راه حق ثابت قدم، و سپاس مواهب و نعم الهی به جا آورده، و به راه راست اهتداء بیشتری یابند.

﴿یا بنی اسرائیل اذکروا نعمتی الّتی انعمت علیکم وائی فضلتکم علی العالمین﴾ (۴۷)

ای پسران یعقوب، به خاطر آورید نعمت هائی را که بر شما ارزانی داشتیم و آن که من برتری دادم شما را بر جهانیان.

تجدید ذکر نعمت جهت تأکید و همان نعمی است که خداوند نسبت به اسلاف ایشان، در گذشته مبذول فرموده بود؛ بالاخص رهایی آنان از ستم و بی دادگری فرعونیان و تفوق و سیادت ایشان بر جهان آن روز.

### [اقوال در برتری بنی اسرائیل نسبت به جهانیان]

در مورد فضیلت و برتری آنان از همه جهانیان گفته اند<sup>۱</sup>:

- [۱]. یا منظور موقعیت اجتماعی ایشان نسبت به سایر جوامع بشری است، که قدرت ها و حکومت های وقت نابود و یا تحت سیطره و تسلط آنان تمرکز یافت.
- [۲]. یا بعثت موسی و عیسی علیهما السلام به سمت پیامبری، که از میان قوم بنی اسرائیل تعیین گشت؛ و پیشوائی و رهبری مردم را عهده دار شدند و این خود فضیلتی بس عظیم برای قوم بنی اسرائیل به شمار می رفت.

۱. روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۲۶۳.





[۳]. باری تذکر این نعمت ها برای توجّه و سپاسگذاری به خداوند است تا بدانند و بیابند هر نعمتی، اعم از آزادی و رهائی از ظلم و تعدی و نعمت دین، عقل، دانش، سلامتی و هر چه هست، که: ﴿وما بکم من نعمة فمن الله﴾ (نحل: ۱۶): ۵۳. همه از جانب خدا است و لذا، بنده مؤمن باید در مقام شکرگزاری از آن بر آید؛ زیرا، تمام موجودات خداوند و آفرینش کائنات، روی هم تاثیر متقابل دارند؛ بنابراین با يك دید وسیع، چیزی در آفرینش نیست که نعمت پروردگار نباشد و سودش جنبه عمومی نداشته باشد.

﴿واتقوا یوما لا تجزی نفس عن نفس شیئا ولا یقبل منها شفاعة ولا یؤخذ منها عدل ولا هم ینصرون﴾ (۴۸)

و بهره‌زید از روزی که پاداش ندهد هیچ کس از جانب هیچ کس چیزی را. و شفاعتی از ایشان پذیرفته نشود و برابر [عوضی] آنان گرفته نشود. و نه، ایشان یاری شوند. «جزاء» در لغت: به مانند مکافات و مقابله است؛ و در فارسی مزد و پاداش؛ و لذا، جمله ﴿لا تجزی﴾ را در آیه، مفسرین نوعاً: «لا تکفی و لا تغنی» و «یا لا تقضی» معنی نموده‌اند.<sup>۱</sup>

یعنی: از روزی بهره‌زید [بترسید] که کفایت نکند و بی نیاز نسازد، یا حاجت بر نیاورد کسی از جانب کسی چیزی را؛ و کوچکترین عذاب و عقوبتی را در آن روز کسی از جانب احدی تقبل نمی‌کند، که مثلاً اظهار دارد: خداوند ا شکنجه و عذاب را از فلان فرد بردار و درباره من قرار ده؛ زیرا ﴿لکل امرئ منہم یومئذ شان یغنیہ﴾ (عبس: ۸۰): ۳۷. هر کسی را در آن روز گرفتاری و موقعیتی است که او را مشغول به خود داشته. و به فرض محال اگر بخواهد به دیگری برسد، بی ثمر است؛ همان طور که فرمود: ﴿ولا تزر وازرة وزر اخرى﴾ (انعام: ۶): ۱۶۴.

کسی بار سنگینی گناه دیگری را تحمل نکند و به دوش نگیرد. و از هیچ کس شفاعتی نپذیرند و از هیچ کس برابر و فدیة‌ای نگیرند، که مثلاً عوض

۱. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۲۱۱؛ روض الجنان، ج ۱، ص ۲۶۴- مجمع البیان، ج ۱، ص ۲۲۳

و فدیة ای داده عذاب را بخرد، به این معنی، معادل شکنجه ای که قرار است بر او وارد شود، چیزی به دهد و آن را از خویشتن دفع کند؛ و نه، ایشان را کسی حمایت کند و یاری دهد.

مواردی که برای دفع عذاب و کسب موقعیت دلخواه در آیه مطرح است، نوعاً همان نظریات و گفتاری است که یهود و نصاری یا برخی از فرق دیگر، برای رهایی از آتش و یا بدست آوردن قرب و منزلتی نزد پروردگار - در سرای دیگر- مدعی بوده و گاه به گاه متذکر می شدند؛ زیرا یهود را عقیده بر این بود که ما فرزند پیامبران و دوستان خدائیم و در آخرت عذابی برای ما نیست، یا اگر باشد مدتی موقت و نا چیز بوده، و سپس در بهشت ابد مدت و در جوار رسولان یعنی: پدران خود خواهیم آمد. و اعتقاد طایفه نصاری نیز، بر این که عیسی علیه السلام فرزند خدا و شافع روز جزا است و حتی کشته شدن او را عاملی برای دفع عذاب در سرای دیگر پنداشته و در قبال هر نوع جنایتی که مرتکب می شدند او را شافع خویش تلقی می کردند و هنوز هم این قبیل افکار منحط و آلوده، در میان قوم نصاری و کشیشان و دانشمندان مذهبی ایشان، مخصوصاً مذهب کاتولیک، ثابت و پابرجا است.

زیرا هم اکنون و در عصر حاضر پیروان مسیح، با ارتکاب گناهان صغیره و کبیره، از هر نوع و هر قبیل، که شدیدتر و بزرگتر از آن متصور نیست، خود را در محضر کشیش برای اقرار به گناهان حاضر نموده و سپس کشیش مربوطه، همه گناهان او را می آمرزد و می بخشد و برات آزادی او را از هر گونه عذابی در آخرت صادر می کند، که هیچ گونه استیحاş و پروائی از جرم ها و جنایات مرتکبه نداشته و خویشتن را از انواع شکنجه های الهی مصون بیند؛ که این طرز عقیده و تفکر خود عاملی است که فرد را در انجام کار شرّ و فساد، جری می سازد.

یا مردم مشرک و بت پرست، که پندارشان این بود: که بتان نزد خداوند شفیعان ایشان باشند و آنان را از عذاب الهی برهانند و نصرت و یاری بخشند؛ یا به زعم خود حیواناتی را در راه خدا و بتان قربانی می نمودند، که عوض و فدیة ای باشد در قبال گناهان و کردار زشت.





پروردگار در آیه فوق همه این قبیل پندارها و افکار جاهلانه را مجموعاً، مورد طرد قرار داده و تذکر می دهد که هیچ يك از این امور، که مورد برداشت و اندیشه شخصی شما است، عاملی برای نجات در روز باز پسین نبوده و جلوگیری از عذاب الهی نخواهد کرد.

بنابراین نفی شفاعت در اینجا، به مناسبت و در برابر افکار و اندیشه های بشری و شفیعی است، که ساخته و پرداخته دست آنها است، نه شفیعیتی که پروردگار، خود قرار داده و مورد توجه و عنایت او است. زیرا در آیات متعددی از قرآن کریم اصل شفاعت را خداوند در باره بندگان تسجیل فرموده، متتهی با اذن و ارده مقدسش. بنابراین شفیعیتی را که افراد از جانب خود و به زعم خویش تعیین می کنند، که از اندیشه های جاهلانه و القائات نفسی و شیطانی سرچشمه می گیرد و به آن دل خوش داشته تا هر جرم و جنایتی مرتکب شوند، خدای مهربان نفی فرموده. حتی در آیه ای ابراز می دارد که چنین شفیعی را نمی شناسد؛ چنانکه در سوره یونس فرمود:

و می پرستند از غیر خدا چیزهایی یا کسانی را که به ایشان ضرری نرساند و سودی نبخشد و می گویند: آنان شفیعان ما نزد خدایند؛ بگو: آیا خدا را خبر می دهید به چیزهایی که نمی شناسد در آسمانها! و نه، در زمین؛ منزّه است او و بلند مرتبه است، از آنچه را که مورد شرک قرار می دهید.<sup>۱</sup>

### [اشاره به شفاعت شدگان در قیامت]

و الا همان طور که یاد آوری شد آیات متعددی در قرآن حاکی است، که شفیعی از جانب خداوند و به اذن او در روز رستاخیز فی الجمله وجود داشته؛ که عده ای از گناهکاران، مورد شفاعت ایشان قرار خواهند گرفت.

۱. ﴿ويعبدون من دون الله ما لا يضرهم ولا ينفعهم ويقولون هؤلاء شفعاؤنا عند الله قل اتنبئون الله بما لا يعلم في السماوات ولا في الارض سبحانه وتعالى عما يشركون﴾ (یونس: ۱۰۰-۱۰۸).

بالاخص که در احادیث اسلامی - از عامه و خاصه - این معنی در مورد شخص نبی اکرم ﷺ به صورت تواتر ثبت و ضبط و جزو اصول اعتقادی مسلمانان این امت است .

بدیهی است کسانی مورد شفاعت قرار می گیرند، که شرایط شفاعت را واجد باشند و در درجه اول وجود ایمان و اعتقاد به توحید و جمیع رسولان و اوصیاء ایشان است و نیز به همه کتب آسمانی و فرشتگان و معاد و تسلیم در برابر اوامر و نواهی الهی، از جنبه اعتقادی است .

بنابراین شفاعت هیچ گاه شامل افراد کافر و منافق و دشمنان خدا و رسول نخواهد بود و ویژه مؤمنانی است، که از روی غفلت و لغزش، نه عناد، از ایشان گناهای سرزده که توفیق جبران آن را نیافته اند .

و اینک برخی از آیات که مفهوم وجود شفیع - منتها با اذن پروردگار - در سرای دیگر است ذیلاً درج می گردد :

۱ . سورة : (بقره ۲۵۵) .

ویژه او است آنچه در آسمانها و زمین است ؛ کی است ، آن کس که شفاعت کند نزد خدا ، جز به اذنش .<sup>۲</sup>

۲ . سورة : (یونس ۱۰) : (۳) .

همانا پروردگار شما همان خدائی است که آسمانها و زمین را در شش روز

۱ . تفسیر : قال الطبرسي قدس الله روحه فی قوله تعالى : ﴿واتقوا﴾ . اي احذروا واخلشوا ﴿یوما لا یجزی﴾ اي لا تغني ، او لا تقضي فيه ﴿نفس عن نفس شیئا﴾ ولا تدفع عنها مکروها ، وقيل : لا يؤدي أحد عن أحد حقا وحب عليه لله أو لغيره ﴿ولا یقبل منها شفاعة﴾ (بقره ۲) : (۴۸) قال المفسرون : حکم هذه الآية مختص باليهود لانهم قالوا : نحن اولاد الانبياء وآباؤنا یشفعون لنا ، فأیسهم الله عن ذلك فخرج الکلام مخرج العموم والمراد به الخصوص ، ویدل على ذلك أن الامة اجمعت على أن للنبي ﷺ شفاعة مقبولة وإن اختلفوا في کیفیتها ، فعندنا هي مختصة بدفع المضار وإسقاط العقاب عن مستحقه من مذنبی المؤمنین . بحار الانوار ، ج ۸ ، ص ۳۰ ، باب شفاعت . مجمع البیان ، ج ۱ ، ص ۲۲۳ .

۲ . ﴿الله لا إله إلا هو الحی القيوم لا تأخذه سنة ولا نوم له ما فی السماوات وما فی الارض من ذا الذی یشفع عنده إلا بإذنه یعلم ما بین أيديهم وما خلفهم ولا یحیطون بشيء من علمه إلا بما شاء وسع کرسیه السماوات والارض ولا یؤده حفظهما وهو العلی العظیم﴾





بیا فرید؛ سپس بر عرش مستولی و چیره گشت و امور را تدبیر می کند؛ هیچ نوع شفیع نیست جز پس از اجازه اش.<sup>۱</sup>

۳. (انبیاء (۲۱): ۲۸).

و گفتند: خدای فرزندی بر گرفته، منزّه است او بلکه بندگانی هستند مورد اکرام؛ که او را در گفتار پیشی نگیرند و ایشان به فرمانش عمل می کنند؛ آنچه را که در حضور و پیش رو و در عقب و پشت ایشان است می داند؛ و شفاعت نمی کنند جز مر کسی را که مورد ارتضاء و خوشنودی است و ایشان از خشیت او بیمناک اند.<sup>۲</sup>

این آیه بسیار روشن است که عده ای در روز رستاخیز، از جانب حق شفیع قرار می گیرند.

۴. (مریم (۱۹): ۸۷).

شفاعت را مالکیتی ندارند، مگر کسانی که نزد خداوند پیمانی گرفته اند.<sup>۳</sup>

۵. (طه (۲۰): ۱۱۰).

در آن روز شفاعت سودی ندهد مگر آن کس را که خدای برایش اجازه داد؛ و مر او را از نظر گفتار خوشنود گشت.<sup>۴</sup>

۶. (زخرف (۴۳): ۸۶).

و غیر خدای یکتا آنان را که به خدائی می خوانند قادر بر شفاعت کسی نیستند؛ مگر کسانی که بدانند و بر توحید حق گواهی دهند.<sup>۵</sup>

۷. (نجم (۵۳): ۲۶).

و چه بسیار از فرشتگانی در آسمانها، که بی نیاز نسازد شفاعت آنان چیزی را جز، بعد از این که خداوند اجازه فرماید، برای کسی که بخواهد و راضی باشد.<sup>۶</sup>

آیات مذکوره در فوق همه حاکی از آنست که شفاعتی در روز قیامت بوده، و

۱. ﴿ان ربکم الله الذی خلق السموات و الارض فی ستة ایام ثم استوی علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه﴾.

۲. ﴿یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یشفعون الا لمن ارتضی وهم من خشیته مشفقون﴾.

۳. ﴿لا یملکون الشفاعة الا من اتخذ عند الرحمن عهدا﴾.

۴. ﴿یعلم ما بین ایدیهم وما خلفهم ولا یحیطون به علما﴾.

۵. ﴿ولا یملک الذین یدعون من دونه الشفاعة الا من شهد بالحق وهم یعلمون﴾.

۶. ﴿وکم من ملک فی السماوات لا تغنی شفاعتهم شیئا الا من بعد ان یاذن الله لمن یشاء ویرضی﴾.

نیز، ویژه کسانی است که از جانب پروردگار مأذون، و شفاعت هم نسبت به کسانی شود، که مرتضای خداوند و آخذ [گیرنده] پیمان و عهد او باشند.

بنابراین، اگر در برخی از آیات شفاعت به صورت مطلق نفی گردیده، غرض شفاعتِ بالاستقلال یا شفاعتی است، که افراد از روی جهل و نادانی و از فکر ناقص و ناتوان خود، روی مبانی خیال و وهم معین و مقرر داشته اند؛ نه، شفاعتی که مورد رضای حق متعال و به فرمان و دستور او و مورد دارنده عهد و پیمان الهی است.

چنان که در علم غیب نیز، چنین است، که آنرا از همه موجودات حتی اولیاء و برگزیدگان خود، ابتداءً و بالذات در برخی آیات مبارکات نفی فرموده؛ نظیر:

﴿لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ﴾ (غل: ۲۷: ۶۵)

یا ﴿وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ﴾ (انعام: ۶: ۵۹)

ولی همین علم غیب را که ویژه ذات قدوس او است، گاه به فردی که مورد رضا و متخشب قرار گرفته افاضه می فرماید؛ و او را از عوالم غیب تا آنجا که خواهد آگاه و دانا می سازد؛ چنان که فرموده:

﴿عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَيَّ غَيْبٌ أَحَدًا \* إِلَّا مَنْ أَرْتَضِي مِنْ رَسُولٍ﴾ (جن: ۷۲: ۲۶-۲۷)

بنابراین همین طور که علم غیب، ذاتی افراد نبوده و با افاضه او است، شفاعت نیز، بالاستقلال نبوده و با اجازه او است، که برگزیدگان حق با تملیک پروردگار مالک این گونه کمالات می شوند، نه به ذات خویش.

### [شفاعت گری موهبت به بندگان خاص]

از طرفی سمت شفاعت خود عزت و عظمتی است که حق به بنده خود می بخشد، تا او را نزد سایر مخلوقات عظیم تر و شریف تر جلوه دهد و مقام و منزلت او را در درگاه ربوبی، برای همگان روشن و آشکار نماید تا بیابند بندگان حقیقی و ویژه او را چه پایه و مقامی است و این سمت که موجب پوشش جرم مجرم و آمرزش خداوند و رهائی افراد گنه کار از عذاب الهی است، خود نماینده آبرو و حیثیتی است، که شخص شفیع نزد پروردگار آنرا واجد است.

لذا هر چقدر تعداد این قبیل گناهکاران که مورد شفاعتند، زیادتر باشد، منزلت و







عظمت شفیع، که همان بندگی او در اوج معرفت است، بهتر نمایان خواهد بود. و لفظ «شفیع» که از ماده «شفع» به معنای جفت است، می‌رساند که شفیع در هنگامه قیامت با درخواست مجرمین جفت گردیده؛ و به اعتباری دیگر وزنه اعمال خود را با گناه مجرم، به هم پیوند داده.

و بدیهی است اگر همه گناهان مؤمنین در چنین روزی در یک کفه ترازو و حسنات و طاعات شخص شفیع، آن هم شفیعی چون علی علیه السلام که درباره اش فرمود: «ضربة علی فی یوم الخندق افضل من عبادة الثقلین»<sup>۱</sup> در کفه دیگر باشد، مسلماً و بلاشک به مصداق آیه: ﴿فَمَا مِّنْ ثَقَلَتٍ مِّمَّا زَوَّجْتَهُمْ فَوْهُ فِي عَيْشَةٍ رَّاضِيَةٍ﴾ (تارعه (۱۰۱): ۷)

بر همه گناهان امت مرحومه خواهد چربید؛ آن هم امتی که در مقام انکار حق نبوده و با ایمان از دنیا رفته؛ منتهی از نظر معصیت دامنش آلوده و بر اثر هوای نفس و القائنات شیطان، گاه به گاه گناهایی از او سر زده که توفیق جبرانش سلب گردیده، و اینک در صحرای محشر، که به نامه اعمال خود می‌نگرد و سنگینی وزنه گناهان را مشاهده می‌کند، خویشتن را غرق در ندامت و شرمندگی و حسرت در محضر خداوند دیده، چشم امید را به رحمت واسعه او و شافعین روز جزا می‌دوزد، تا مورد عفو و شفاعت قرار گیرد.

بدیهی است در چنین حالی مانعی نخواهد بود، که اولیاء حق و سفرای الهی که دوستدار امت خود و پرورش دهنده آنها به مکتب توحید و صراط مستقیم اند، به جانب پروردگار رو آورند، که بار پروردگارا از تو می‌خواهیم و تقاضا داریم این طبقه از عاصیان را که با تو سر ستیز نداشته و راه عناد نیموده‌اند، بلکه اغوای شیطان و هوای نفس عامل انحراف در کردار و رفتار ایشان شده، به کرم بزرگوارانه خود ببخشی و به صفت رحمانیت و رحیمیت از ایشان در گذری، «یا غفار الذنوب و یاستار العیوب»<sup>۲</sup> همان گونه که بندگان را در دار دنیا به صفت ستاریت و غفاریت مؤاخذه نفرمودی، اینک

۱. شرح اصول کافی، ج ۱۲، ص ۴۱۳؛ مستدرک سفینة البحار ج ۷، ص ۴۲۹؛ ابوبکر بن ابی قحافه ص ۴۲؛ الصحیح من سیرة النبی، ج ۹، ص ۱۶؛ المناظرات بین علماء السنة و فقهاء الشیعه، ص ۵۱  
۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۴۱؛ جمال الاسبوع ص ۸۲؛ بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۵۳

نیز، این لطف و موهبت خود از ایشان دریغ نفرما.

و خداوند جل شانه- به خاطر آبرو و شرافتی که این خاندان نزدش دارند، و نیز، برای این که عظمت و بزرگی و ارزش وجودی ایشان، به امت بهتر و روشن تر معرفی شود، گروه گروه از مردم عاصی و گناهکار را بیامرزد و مورد عفو و مغفرت خویش قرار دهد؛ که این معنی نه تنها مورد ایراد و اشکالی نیست، بلکه از هر جهت برابر موازین خرد و منطبق با عقل و حکمت است.

پیغمبری که از نظر وجودی اشرف بر همه ممکنات و در مقام و منزلتی است، که: «لولاک لما خلقت الافلاک»<sup>۱</sup> معرفی شد و در عبادت و پرستش حق موجودی است منحصر به فرد؛ و آیه:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خَلْقٍ عَظِيمٍ﴾ (قلم: ۶۸: ۴)

و ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ﴾ (اسراء: ۱۷: ۱)

درباره اش نازل گشت؛ و فرمود:

﴿عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا﴾ (همان: ۷۹)

و گام عبودیت را در افق و سطحی برداشت که هیچ کس بر نداشت و مصداق اعظمی از: «عبدی اطعنی حتی اجعلک مثلی»<sup>۲</sup> شد، که کارش کار خدائی است و همه ما سوی الله را پروردگار در ید او قرار داده، که به اذنش هر گونه تصرفی کند و تغییر و تبدیلی دهد و سر آمد خلفاء خود، او را بر گزیده و [به درجه]: «کان قاب قوسین أو أدنی»<sup>۳</sup> (نجم: ۵۳: ۹) صعود بخشیده،<sup>۴</sup> به نحوی که جبرئیلش «لو دنوت أنمله لا احترقت»

رسال جامع علوم انسانی

۱. القاب الرسول وعترته، ص ۹، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۸۶؛ بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۸

۲. فوائد العلیة، ج ۲، ص ۳۹۴؛ بحار الانوار، ج ۱۰۲، ص ۱۶۴، پاورقی - مشارق انوار الیقین، ص ۱۰۰

۳. ابن عباس فی خیر: وهبط مع جبرئیل ملک لم یظا الارض قط مع مفاتیح خزائن الارض فقال: یا محمد ان ربک یقرئک السلام ویقول: هذه مفاتیح الارض، فان شئت فکن نبیا عبدا وان شئت فکن نبیا ملکا فقال: بل اکون نبیا عبدا، فإذا سلم من ذهب قوائمه من فضة مرکب باللؤلؤ والياقوت يتلانا نورا واسفله علی صخرة بیت المقدس وراسه فی السماء فقال له: إصعد یا محمد، فلما صعد إلى السماء رای شیخا قاعدا تحت شجرة وحواله اطفال فقال جبرئیل: هذا أبوک آدم إذا رای من یدخل الجنة من ذریته ضحک وفرح وإذا رای من





گفته؛ 'احال چنین موجود و بنده ای که از هر چیز و هر کس به خدا نزدیک تر است، و به تعریفی از پروردگار به صفت:

﴿رحمة للمؤمنين﴾ (یونس: ۱۰: ۵۷)

موصوف گشته، آن وقت گروهی از بندگان معصیت کار را که عصیانشان جنبه لغزش و اشتباه داشته، در عذاب الهی به بیند، آن هم کسانی که منتسب به مکتب او و در تحت لوا و پرچم توحید و کلمه: «أشهد ان لا إله إلا الله و محمد رسول الله» قرار گرفته و معتقد به ولایت و دوستی آل او، ائمه طاهرین - صلوات الله علیهم اجمعین - بوده اند، رحم نیاورد!

بدیهی است چنین تصویری محال می نماید؛ و لذا شفاعت امری است حتمی و قطعی؛ و با همه کوششها و مراقبت هائی که در راه طاعت خداوند انجام می شود، باز تنها امید این امت همان شفاعت است و بس.

اینک بعضی از روایات که در مورد شفاعت از ائمه اطهار صادر شده، ذیلاً درج می شود:

۱. در تفسیر عیاشی در ذیل آیه:

﴿عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا﴾ (اسراء: ۱۷: ۷۹)

از سماعة بن مهران، از ابو ابراهیم رضی الله عنه نقل است، که فرمود:

در روز قیامت مردمان چهل سال بر پا بایستند و به خورشید فرمان رسد که بر سر بندگان بتابد و آنان را عرق در برگیرد و به زمین فرمان رسد از عرق ایشان چیزی

↳ یدخل النار من ذریته حزن وبکی، وراى ملكا باسر الوجه وبيده لوح مكتوب بخط من النور وخط من الظلمة فقال: هذا ملك الموت، ثم راى ملكا قاعدا على كرسي فلم ير منه من البشر ما راى من الملائكة فقال جبرئيل: هذا مالك خازن النار كان طلقا بشرا فلما اطلع على النار لم يضحك بعد فسأله أن يعرض عليه النار فرأى فيها ما راى، ثم دخل الجنة وراى ما فيها وسمع صوتا: آمنا برب العالمين، قال: هؤلاء سحرة فرعون، وسمع: ليك اللهم ليك، قال: هؤلاء الحجاج وسمع التكبير فقال: هؤلاء الغزاة، وسمع التسبيح قال: هؤلاء الانبياء، فلما بلغ إلى سدرة المنتهى فأنتهى إلى الحجب فقال جبرئيل: تقدم يا رسول الله ليس لي اجوز هذا المكان ولو دنوت أنملة لاحترق. ابو بصير قال: سمعته يقول: إن جبرئيل احتمل رسول الله حتى انتهى به إلى مكان من السماء ثم تركه فقال له: ما وطاني قط مكانك. مناقب آل ابى طالب، ج ۱، ص ۱۵۵-۱۵۴؛ بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۳۸۲.

۱. رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين، ج ۱، ص ۵۶۳ و در صفحه شرح: ۲۵۶.

نپذیرد، پس حضور آدم بیایند [گناهکاران] او از او طلب شفاعت کنند، آدم آنان را به نوح علیه السلام دلالت کند و نوح به ابراهیم و ابراهیم به موسی و موسی به عیسی و عیسی به حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم النبیین هدایت نماید، پس محمد صلی الله علیه و آله فرماید:

من جهت شفاعت حاضریم؛ آن گاه به راه افتد تا به در بهشت می آید، در را می کوبد، گویند کیستی؟ و با این که خدا دانا است؛ پس می گوید: محمد؛ گویند: باز کنید برای او؛ پس چون درگشوده شود، پروردگارش را پیشواز رود و به سوی او کند [و در حال سجده به زمین افتد و سر بلند نکند تا به او گویند: صحبت کن و پرسش نما تا اعطا بشوی و شفاعت کن تا پذیرای شفاعت شوی؛ پس سر خود بلند کند و به پیشواز پروردگار خود رود؛ و در حال سجود به خاک افتد؛ پس دوباره به همان نحو به او گویند؛ پس سر بلند کرده تا این که شفاعت کند کسانی را که در آتش سوخته اند، پس هیچ فردی از مردم در روز قیامت موجه تر و آبرومندتر از محمد صلی الله علیه و آله نباشد؛ و این است فرموده خداوند تبارک و تعالی: ﴿عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا﴾ (اسراء: ۱۷)؛<sup>۱</sup>

که در این حدیث منظور از «مقام محمود» شفاعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، نسبت به بندگان گناهکار و حتی کسانی که در عذاب الهی در آتش می سوزند. بدیهی است این حدیث نفی شفاعت از سایر رسولان و افراد دیگر نمی نماید؛ بلکه ارجاع دادن انبیاء به هم تا می رسد به رسول اکرم صلی الله علیه و آله، صرفاً به خاطر آبرو و عظمت و اهمیت مقامی و موقعیت آن حضرت است، که سر آمد همه رسولان و مقرب ترین افراد، در درگاه الهی است و در واقع و به دست او سفره شفاعت گشوده می شود.

۱. عن سماعة بن مهران عن أبي إبراهيم في قول الله: ﴿عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا﴾ قال: یقوم الناس یوم القیمة مقدار أربعین عاما ویؤمر الشمس فترکب علی رؤس العباد ویلجمهم العرق ویؤمر الأرض لانتقیل عن عرقهم شیئا فیاتون آدم فیشفعون له فیدلهم علی نوح، ویدلهم نوح علی ابراهیم، ویدلهم ابراهیم علی موسی، ویدلهم موسی علی عیسی، ویدلهم عیسی علی محمد صلی الله علیه و آله فیقول: علیکم بمحمد خاتم النبیین، فیقول محمد: انا لها فینتقل حتی یاتی باب الجنة فیدق فیقال له: من هذا والله أعلم؟ فیقول: محمد فیقال: افتحوا له، فإذا فتح الباب استقبل ربه فخر ساجدا فلا یرفع راسه حتی یقال له تکلم وسل تعط واشفع تشفع، فیرفع راسه فیستقبل ربه فیخر ساجدا، فیقال له مثلها، فیرفع راسه حتی انه لیشفع من قد احرق بالنار، فما احد من الناس یوم القیمة فی جمیع الامم اوجه من محمد صلی الله علیه و آله، وهو قول الله تعالی: ﴿عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا﴾ (اسراء: ۱۷). تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۱۵ ح ۱۵۱.





۲. در تفسیر عیاشی از عبید بن زراره نقل است :

که از ابو عبدالله پرسش شد، آیا برای مؤمن شفاعت است؟ فرمود بلی؛ یکی از افراد حاضر از حضرت پرسید: آیا مؤمن در آن روز نیازمند است به شفاعتِ محمد ﷺ؟ فرمود: بلی، برای مؤمن گناهان و اشتباهاتی است و هیچ کس نیست، جز این که در آن روز به شفاعت حضرت محمد ﷺ نیازمند است.<sup>۱</sup>

مردی از فرموده رسول خدا ﷺ در حدیث :

«انا سید ولد آدم ولا فخر» پرسید: فرمود: آری حلقه در بهشت را می گیرد و آن را می گشاید و در حال سجود به خاک می افتد؛ پس خداوند فرماید: سر خود را بلند کن و شفاعت نما تا شفاعت پذیرفته شود و بخواه تا داده شوی؛ پس سر را بلند کند، سپس در حال سجود به خاک افتد، باز خداوند فرماید: سر خود بلند دار شفاعت کن تا پذیرفته شود و طلب کن تا داده شوی؛ سپس سر خود را بلند کند و شفاعت نماید و پذیرا شود و بخواهد عطایش کنند.<sup>۲</sup>

۳. در تفسیر فرات به نقل از تفسیر المیزان<sup>۳</sup>: از محمد بن عبید معنعن از بشر بن شریح البصری نقل است، که گفت :

به محمد بن علی رضی الله عنه گفتم: چه آیه ای در کتاب خدا امید بخشنده تر است؟ فرمود: قوم تو در این باره چه گویند، گفتم: می گویند: ﴿يَا عِبَادِ الَّذِينَ اسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ﴾ (زمر: ۳۹: ۵۳). فرمود: لیکن ما اهل بیت چنین نگوئیم؛ راوی گوید گفتم: پس کدام آیه در این مورد است؟ فرمود: گوئیم: ﴿وَلَسَوْفَ يَعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ﴾ (ضحیٰ: ۹۳: ۵).

۱. عن عبید بن زراره قال: سئل ابو عبدالله رضی الله عنه عن المؤمن هل له شفاعة؟ قال: نعم، فقال له رجل من القوم: هل يحتاج المؤمن إلى شفاعة محمد رضی الله عنه يومئذ؟ قال: نعم للمؤمنين خطايا وذنوبها وما من احد الا ويحتاج إلى شفاعة محمد يومئذ؟ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۳۱۴.

۲. قال [محمد بن مسعود عیاشی]: وساله رجل عن قول رسول الله ﷺ: انا سید ولد آدم ولا فخر، قال: نعم یاخذ حلقه باب الجنة فيفتحها فيخر ساجدا فيقول الله: ارفع راسك اشفع تشفع، اطلب تعط، فيرفع راسه ثم يخر ساجدا فيقول الله: ارفع راسك اشفع تشفع واطلب تعط، ثم يرفع راسه فيشفع فيشفع ويطلب فيعطى. بحار الانوار، ج ۸، ص ۴۸؛

۳. المیزان، ج ۱، ص ۱۷۶

به خدا قسم شفاعت به خدا قسم شفاعت به خدا قسم شفاعت.<sup>۱</sup>  
 پیدا است خوشنودی به مقدرات الهی در حالات شخصی و موقعیت های فردی  
 جزء و ظایف هر مؤمنی است و حالت رضا و تسلیم در تمام شرایط موجود - اعم از  
 ملایم و ناملایم - از صفات ویژه بندگان مؤمن است؛ چه رسد به نبی اکرم ﷺ.  
 بنابراین اعطائی که موجب خوشنودی و خوشحالی آن حضرت، آن هم در آینده ای  
 دور که با حرف «سوف» مقید گردیده است، برابر حدیث فوق، همان معنا و حقیقت  
 شفاعت را روشن می سازد و موجب خرسندی و خوشحالی آن حضرت درباره نجات  
 امت، از عذاب الهی است.

۴. در تفسیر قمی در ذیل آیه:

﴿يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا﴾ (طه: ۲۰-۱۰۹)

از ابن ابی عمیر از حضرت ابو عبد الله ﷺ نقل است که فرمود:

هیچ یک از انبیاء خدا و رسولانش در روز قیامت شفاعت نمی کنند، تا این که خداوند  
 اجازه فرماید، مگر رسول خدا [پیامبر اسلام]. پس تحقیقاً خداوند قبل از روز قیامت  
 او را در مورد شفاعت مأذون داشته و شفاعت ویژه آن حضرت است و ائمه اطهار  
 از فرزندان او و سپس برای سایر انبیاء ﷺ.<sup>۲</sup>

از حدیث فوق چنین بر می آید که اذن شفاعت برای آن حضرت، قبل از قیام قیامت  
 ثابت و قطعی است؛ و از این حدیث امیدی برای نجات ما شیعیان در سكرات مرگ و  
 عذابهای عالم برزخ وجود داشته، که به شفاعت آن حضرت و خاندان گرامیش، هرگونه  
 شکنجه و سختی چه در حین مرگ و چه عوالم بعدی، مرتفع و برداشته گردد.

۱. فرات قال: حدثني محمد بن القاسم بن عبيد معننا: عن حرب بن شريح البصري قال: قلت ل محمد بن علي ﷺ. اي آية في كتاب الله أرجى؟ قال: ما يقول فيها قومك؟ قال: قلت: يقولون:

﴿يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله﴾ (زمر: ۳۹-۵۲) قال: لكننا اهل البيت [ر: بيت] لانقول ذلك. قال: قلت: فاي [خ: فاي شيء] نقولون فيها؟ قال: نقول: ﴿ولسوف يعطيك ربك فترضى﴾ (ضحى: ۹۲-۵۲) الشفاعة والله الشفاعة والله الشفاعة. تفسير فرات كوفى، ص ۵۷۱، ح ۷۳۴؛ بحارالانوار، ج ۸، ص ۵۷، ح ۷۲

۲. قوله ﴿ولا تنفع الشفاعة عنده إلا لمن أذن له﴾ قال: لا يشفع أحد من أنبياء الله ورسله يوم القيامة حتى يأذن الله له إلا رسول الله ﷺ فان الله قد أذن له في الشفاعة من قبل يوم القيامة، والشفاعة له وللأئمة من ولده، ثم بعد ذلك للأنبياء ﷺ. تفسير القمي، ج ۲، ص ۲۰۱.



۵. در تفسیر قمی نیز، از پدرش، از ابن ابی عمیر، از معاویه بن عمار، از ابی العباس المکبّر نقل است که گفت:

غلام زوجه حضرت علی بن الحسین که به او ابو ایمن می گفتند، به حضرت ابی جعفر علیه السلام وارد شده عرض کرد: ای ابا جعفر چرا مردم را مغرور می سازید؟ و می گوئید شفاعت محمد، شفاعت محمد صلی الله علیه و آله!

پس حضرت خشمناک شد، به نحوی که رنگ رخساره اش دگرگون گشت؛ سپس فرمود: وای بر تو ای ابو ایمن، چون شکم و فرج تو عقیف شد به خویشتن مغرور گشتی! اگر فرج و ناراحتی های روز قیامت را بنگری، نیاز خود را به شفاعت محمد صلی الله علیه و آله درخواهی یافت؛ وای بر تو، آیا جز برای کسانی که آتش بر آنها لازم گشته، شفاعت می کند! فرمود: هیچ فردی از گذشتگان و آیندگان نباشد جز این که در روز قیامت، به شفاعت حضرتش نیازمند باشد؛ سپس فرمود: همانا رسول خدا راست شفاعت درباره امتش، و برای ما شفاعت درباره شیعیان مان و از برای شیعیان ما شفاعت درباره خانواده هایشان؛ و بعد فرمود:

تحقیقاً مؤمن به مثل تعداد، طایفه، ربیعه و مضر [اسم دو قبیله معروف از قبایل آن زمان عرب است] شفاعت کند و نیز فرد مؤمن شفاعت خدمتکار خود نماید و گوید! پروردگارا حق خدمتی که مرا از سرما و گرما ننگه می داشت، درباره اش ادا فرما.<sup>۱</sup>

۶. در خصال از علی علیه السلام به نقل از تفسیر المیزان؛ نقل است که فرمود:

پیغمبر خدا فرموده: سه گروهند که نزد خدا شفاعت می کنند و مورد پذیرش قرار می گیرند؛ پیامبران، علماء و سپس شهداء.<sup>۲</sup>

۱. قال: حدثني أبي عن ابن أبي عمير عن معاوية بن عمار عن أبي العباس المکبر قال: دخل مولی لامرأة علي بن الحسين عليه السلام علي أبي جعفر عليه السلام يقال له: أبو أيمن، فقال: يا أبا جعفر يغرون الناس ويقولون «شفاعة محمد شفاعة محمد» فغضب أبو جعفر عليه السلام حتى تربد وجهه ثم قال: ويحك يا أبا أيمن أغرك ان عف بطنك وفرجك اما لو قد رأيت افزاع القيامة لقد احتجت إلى شفاعة محمد صلی الله علیه و آله وبلك فهل يشفع إلا لمن وجبت له النار؟ ثم قال: ما أحد من الأولين والآخرين إلا وهو محتاج إلى شفاعة محمد صلی الله علیه و آله يوم القيامة، ثم قال أبو جعفر عليه السلام: إن لرسول الله صلی الله علیه و آله الشفاعة في أمته ولنا الشفاعة في شيعتنا ولشيعتنا الشفاعة في أهلهم ثم قال: وإن المؤمن ليشفع في مثل ربیعة ومضر فان المؤمن ليشفع حتى لخادمه ويقول: يا رب حق خدمتي كان يقيني الحر والبرد. تفسیر القمی، ج ۲، ص ۲۰۲.

۲. حدثنا أبي رضی الله عنه قال: حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري، عن هارون بن مسلم، عن مسعدة بن صدقة، عن جعفر بن محمد، عن أبيه، عن آبائه، عن علي عليه السلام قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله: ثلاثة يشفعون إلى الله عز وجل فيشفعون: الأنبياء، ثم العلماء، ثم الشهداء. الخصال، تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۱۷۹؛ ص ۱۵۶، ح ۱۹۷



مراد از «شهداء» در این حدیث پیدا است که کشته شدگان در راه حق و میدان نبرد با دشمن خدا می باشد.

۷. و باز در خصال در حدیث «اربعه مائه» نقل است که فرمود: «ما را شفاعتی است و دوستان ما را شفاعتی»<sup>۱</sup>.

۸. و نیز، در خصال از ابی عبدالله از پدرش از جدش از علی علیه السلام، در همان تفسیر نقل است که فرمود:

همانا بهشت را هشت راه است؛ دری که از آن پیامبران و صدیقین وارد شوند و دری که کشته شدگان راه حق و نیکوکاران؛ و پنج در که از آنها شیعیان و دوستان ما وارد می شوند؛ پس همواره بر صراط ایستاده می خوانم و می گویم، پروردگارا شیعیان و دوستان و یاوران مرا و هر کس که دوستی و ولایت مرا در دار دنیا پذیرفته سلامت بدار؛ ناگاه صدائی از درون عرش بر آید که دعایت اجابت گشت؛ و شفاعتت پذیرفته شد؛ و هر فردی از شیعیان من که ولایتم پذیرفته و یاریم کرده و با آن کس که به من دشمنی کرده، به نبرد برخاسته - به عمل یا گفتار - درباره هفتاد هزار از همسایگان و خویشانش شفاعت کند؛ و دری است که از آن سایر مسلمانان که به یگانگی خداوند شهادت داده و در دل ایشان، به اندازه ذره ای از دشمنی اهل بیت نبوده وارد شوند.<sup>۲</sup>

۱. اطرحوا سوء الظن بینکم فإن الله عز وجل نهی عن ذلك. أنا مع رسول الله صلی الله علیه و آله ومع عترتي وسبطي علی الحوض فمن أرادنا فلیأخذ بقولنا ولیعمل عملنا، فان لكل اهل بیت نجیب ولنا شفاعة، ولاهل مودتنا شفاعة فتنافسوا فی لقائنا علی الحوض فاننا نذود عنه أعداءنا ونسقي منه أحبنا وأولیاءنا، ومن شرب منه شربة لم یظما بعدها أبدا، حوضنا مترع فیہ مشعبان ینصبان من الجنة: أحدهما من تسنیم، والآخر من معین، علی حافتيه الزعفران، وحصاه اللؤلؤ والیاقوت، وهو الکوثر. إن الأمور إلى الله عز وجل لیست إلى العباد، ولو كانت إلى العباد ما كانوا لیختاروا علینا أحدا ولكن الله یختص برحمته من یشاء، فاحمدوا الله علی ما اختصکم به من بادي النعم، علی طیب الولادة. الخصال، ص ۶۲۴، ح اربعه مائه.

۲. حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال: حدثنا أحمد بن یحیی بن زکریا القطان قال: حدثنا بکر بن عبد الله بن حبیب قال: حدثنا محمد بن عبد الله قال: حدثنا علی بن الحکم، عن أبان بن عثمان، عن محمد بن الفضیل الرزقي، عن ابی عبد الله، عن ابیه، عن جده، عن علی بن علیهم السلام قال: إن للجنة ثمانية أبواب یدخل منه النبیون والصدیقون، وباب یدخل منه الشهداء والصالحون، وخمسة أبواب یدخل منها شیعتنا ومحبونا، فلا أزال واقفا علی الصراط ادعو وأقول: رب سلم شیعتي ومحبي وأنصاري ومن تولاني فی دار الدنيا فإذا النداء من بطنان العرش قد أجیبت دعوتك وشفعت، فی شیعتك ویشفع کل رجل من شیعتي ومن تولاني ونصرني وحارب من حاربي بفعل أو قول فی سبعین الف من جيرانه وأقربائه، وباب یدخل منه سائر المسلمین ممن شهد أن لا إله إلا الله ولم یکن فی قلبه مقدار ذرة من بغضنا أهل البيت. الخصال، ص ۴۰۸-۴۰۷، ح ۶؛ بحارالانوار ج ۸، ص ۳۹، ح ۱۹





## [شفاعت در حق چه کسی قبول نمی شود؟]

۹. در تفسیر فرات، به نقل از میزان،<sup>۱</sup> حدیثی مسنداً از حضرت صادق علیه السلام نقل

است:

که جابر به حضرت ابی جعفر عرض کرد: فدایت شوم ای فرزند رسول خدا، حدیثی برایم نقل فرما درباره جدّه ات فاطمه زهراء علیها السلام حضرت حدیثی در مورد شفاعت «حبیبه خدا» در قیامت نقل کرده، تا آنجا که فرمود: به خدا قسم در مردم جز شکّ کننده یا کافر یا منافق باقی نماند، چون در میان طبقات برزخ قرار گرفتند فریاد بر آورند، همان گونه که خدای تعالی فرمود: ﴿فما لنا من شافعين \* ولا صديق حميم \* فلو أن لنا كرة فنكون من المؤمنين﴾ (شعراء (۲۶): ۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲). ابو جعفر علیه السلام فرمود: هیهات، هیهات، دور است دور است، آنچه را بخواهند ممنوع شوند و چنانچه دوباره به دنیا بازگردند، باز آنچه را که مورد نهی است به جا آورند و همانا ایشان دروغ می گویند.<sup>۲</sup>



۱. تفسیر میزان، ج ۱، ص ۱۸۰

۲. قال: حدثنا سهل بن أحمد الدينوري معنا: عن أبي عبد الله جعفر بن محمد عليه السلام قال: قال جابر لابي جعفر عليه السلام [أ، ب]: جعلت فداك يا ابن رسول الله حدثني بحدیث في فضل جدتك فاطمة عليها السلام [أ، ب] إذا أنا حدثت به الشيعة فرحوا بذلك. قال ابو جعفر: حدثني ابي عن جدي عن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: إذا كان يوم القيامة نصب للانبیاء والرسل منابر من نور فيكون منبري أعلا منابرهم يوم القيامة ثم يقول الله: يا محمد اخطب. فأخطب بخطبة [ب: خطبة] لم يسمع أحد من الانبياء والرسل بمثلهما، ثم ينصب للأوصياء منابر من نور وينصب لوصيي علي بن أبي طالب في أوساطهم منبر من نور فيكون منبره [أ، ب: منبر علي] أعلى منابرهم ثم يقول الله [أ، ب: يقول له]: يا علي اخطب فيخطب بخطبة [ب: خطبة] لم يسمع أحد من الأوصياء بمثلهما، ثم ينصب لأولاد الانبياء والمرسلين منابر من نور فيكون لأبني وسبطي وريحاتي أيام حياتي منبر [أ، ب: منبران] من نور ثم يقال لهما: اخطبا فيخطبان بخطبتين لم يسمع أحد من أولاد الانبياء والمرسلين بمثلهما. ثم ينادي المنادي [أ: مناد] وهو جبرئيل عليه السلام: أين فاطمة بنت محمد؟ أين خديجة بنت خويلد؟ أين مريم بنت عمران؟ أين آسية بنت مزاحم؟ أين أم كلثوم أم يحيى بن زكريا؟ أين فاطمة بنت محمد؟ أين خديجة بنت خويلد؟ أين مريم بنت اليوم؟ فيقول محمد وعلي والحسن والحسين [وفاطمة. أ، ب]: لله الواحد القهار. فيقول الله جل جلاله [ر: تعالی]: يا أهل الجمع إنني قد جعلت الكرم لمحمد وعلي والحسن والحسين وفاطمة، يا أهل الجمع طاطوا الرؤوس وغضوا الابصار فان [أ: إن] هذه فاطمة تسير إلى الجنة: فباتيها جبرئيل بناقة من نوق الجنة مدبجة الجنين، عظامها من اللؤلؤ المحقق الرطب، عليها رحل من المرجان فتناخ بين يديها فتركبها فيبعث إليها مائة ألف ملك فيصيرونها على يمينها ويبعث إليها مائة ألف ملك يحملونها على اجنتهم حتى يصيروها [أ: يسيروها] عند [ر: على] باب الجنة، فإذا صارت عند باب الجنة تلتفت فيقول الله: يا بنت حبيبي ما التفاتك وقد أمرت بك إلى جنتي [ب: الجنة]؟ فتقول: يا رب أحببت أن يعرف قدري في مثل هذا اليوم. فيقول الله [تعالی. أ]: يا بنت حبيبي ارجعي فانظري من كان في قلبه حب لك أو لاحد من ذريتك خذي فادخليه الجنة. قال أبو جعفر: والله يا جابر انها ذلك اليوم لتلتقط شيعتها ومحبها كما يلتقط الطير الحب

جمله اخیر حضرت همان ترجمه آیه قرآنست که فرموده:

﴿ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه﴾ (انعام: ۶: ۲۸)

بدیهی است این افراد کسانی هستند که به هیچ وجه استحقاق شفاعت ندارند و شفیعان الهی که ماذون از جانب حق در امر شفاعت می باشند، مسلّم و به طور قطع از آنان شفاعتی به عمل نخواهند آورد؛ زیرا این گروه همان طور که در صدر حدیث بیان گردیده، یا شاکنند یا کافر و یا منافق.

و بنابراین در خور این معنا نبوده، بلکه همان گونه که ذیل حدیث حاکی است اگر به فرض برگشتی به دنیا داشته باشند، باز به جنایت و کفر و نفاق و کردار جنایت آمیز و عناد با حق مبادرت کرده و همان اعمال زشت و ناروای قبل را تکرار خواهند نمود؛ و لذا گفتار و ادعایشان دروغ و پوچ محض است.

۱۰. در توحید، از امام کاظم از نبی اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که فرمود:

همانا شفاعت من درباره ائمت برای مرتکبین گناهان بزرگ است؛ زیرا نیکوکاران را بر ایشان چیزی و اعتراضی نیست. گفته شد: ای فرزند رسول خدا چگونه شفاعت ویژه گناهان بزرگ است و حال آن که خداوند فرماید: ﴿لا یشفعون إلا لمن ارتضی﴾ (انبیاء: ۲۱: ۲۸) کسی که مرتکب گناه بزرگ شود مورد رضایت نیست! فرمود: نیست هیچ مؤمنی که گناهی مرتکب شود، مگر این که آن را زشت شمرد و بر آن پشیمان شود؛ نبی اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ندامت توبه را کافی است؛ و نیز، فرمود: هر کس او را کار نیک مسرور سازد و گنااهش او را بدحال نماید پس او مؤمن است.

لذا، هر کس بر گناهی که مرتکب گشته پشیمان نشود مؤمن نیست؛ و برای او شفاعت به اجابت نرسد و ستمگر خواهد بود و خداوند تعالی ذکره، فرماید:

﴿ما للظالمین من حمیم ولا شفیع یطاع﴾ (غافر: ۴۰: ۱۸)

﴿الجدید من الحب الردی، فإذا صار شیعتها معها عند باب الجنة یلقى الله فی قلوبهم ان یلتفتوا فإذا التفتوا یقول [ر، ا: فیکول] الله یا احبائی ما التفتاکم وقد شفعت فیکم فاطمة بنت حبیبی؟ فیکولون: یا رب احببنا ان یرف قدرنا فی مثل هذا الیوم، فیکول الله: یا احبائی ارجعوا وانظروا من احبکم لحب فاطمة، انظروا من اطعمکم لحب فاطمة، انظروا من کساکم لحب فاطمة، انظروا من سفاکم شربة فی حب فاطمة، انظروا من رد عنکم غیبة فی حب فاطمة خذوا بیده وادخلوه الجنة. قال ابو جعفر: واللہ لا یبقی فی الناس إلا شاک او کافر او منافق. تفسیر

فرات کوفی، ص ۲۹۸، ح ۴۰۳



بعد به حضرت گفته شد: ای فرزند رسول خدا چگونه کسی بر گناهی که به جا می آورد پشیمان نشود مؤمن نیست؟ فرمود: هیچ کس نیست که گناهی از گناهان بزرگ به جا آورد، و حال آن که او می داند که به زودی بر آن گناه مورد معاقبه خواهد بود، مگر این که نادم و پشیمان است، بر آنچه مرتکب گشته؛ و هرگاه نادم گشت تائب شده و استحقاق شفاعت خواهد داشت و هرگاه بر آن گناه پشیمانی حاصل نکند مصرّ به آن خواهد بود و شخص مصرّ را آمرزش نیست؛ زیرا او به کیفر آنچه مرتکب گشته مؤمن نیست و اگر ایمان به عقوبت داشت هر آینه نادم می شد؛ و به راستی که نبی اکرم ﷺ فرمود: «لاکبیره مع الاستغفار و لا صغیره مع الاصرار» گناه بزرگ با طلب آمرزش و توبه نباشد و نماند؛ و نه گناه کوچکی با اصرار و استمرار زایل گردد. اما فرموده خداوند عزوجل: ﴿لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى﴾ پس همانا که ایشان شفاعت نکنند مگر برای کسی که دینش مرضی خداوند است و دین، اقرار به جزاء و کیفر و پاداش بر نیکی ها و بدی ها است؛ پس کسی که دینش مورد رضایت او است، بر آنچه از گناهان مرتکب گشته به خاطر معرفتش به فرجام و کیفر قیامت، نادم خواهد بود.<sup>۱</sup>

۱. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۸۱۳-۸۱۲.

قال: حدثنا أحمد بن زیاد بن جعفر الهمداني (رضی الله عنه)، قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، قال: سمعت موسى بن جعفر ﷺ يقول: لا يخلد الله في النار إلا أهل الكفر والجحود وأهل الضلال وأهل الشرك، و من اجتنب الكبائر من المؤمنين لم يسأل عن الصغائر، قال: الله تبارك و تعالی: ﴿إِنْ تَجْتَنِبُوا كِبَائِرَ مَا نَنْهَوْنَ عَنْهُ نَكْفُرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَ نَدْخُلْكُمْ مَدْخِلًا كَرِيمًا﴾ (نساء: ۴) (۲۱). قال: فقلت له: يا بن رسول الله، فالشفاعة لمن تجب من المؤمنين؟ فقال: حدثني أبي، عن أبيه، عن علي ﷺ قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: إنما شفاعةي لأهل الكبائر من امتي، فأما المحسنون منهم فما عليهم من سبيل. قال ابن أبي عمير: فقلت له: يا بن رسول الله، فيكيف تكون الشفاعة لأهل الكبائر، و الله تعالى ذكره يقول: ﴿و لا يشفعون إلّا لمن ارتضى﴾ (انباء: ۲۱) (۲۸). و من يرتكب الكبائر لا يكون مرتضى به؟ فقال: يا أبا أحمد، ما من مؤمن يرتكب ذنبا إلا ساءه ذلك، و ندم عليه، و قد قال النبي ﷺ: كفى بالندم توبة. و قال ﷺ: من سرتة حسنة و ساءته سيئة فهو مؤمن. فمن لم يندم على ذنب يرتكبه فليس بمؤمن، و لم تجب له الشفاعة، و كان ظلما، و الله تعالى ذكره يقول: ﴿ما للظالمين من حميم و لا شفيع يطاع﴾ (غافر: ۴۰) (۱۸).

فقلت له: يا بن رسول الله، و كيف لا يكون مؤمنا من لم يندم على ذنب يرتكبه؟ فقال: يا أبا أحمد، ما من أحد يرتكب كبيرة من المعاصي، و هو يعلم انه سيعاقب عليها إلا ندم على ما ارتكب، و متى ندم كان تائبا مستحقا للشفاعة، و متى لم يندم عليها كان مصرا، و المصّر لا يفر له لأنه غير مؤمن بعقوبة ما ارتكب، و لو كان مؤمنا بالعقوبة لندم، و قد قال النبي ﷺ: لا كبيرة مع الاستغفار، و لا صغيرة مع الإصرار.

و أما قول الله عزوجل: ﴿و لا يشفعون إلّا لمن ارتضى﴾ (انباء: ۲۱) (۲۸). فإنهم لا يشفعون إلا لمن ارتضى الله دينه، و الدين: الإقرار بالجزاء على الحسنات و السيئات، فمن ارتضى الله دينه ندم على ما ارتكبه من الذنوب لمعرفته بمعاقبه في القيامة. التوحيد، ص ۴۰۷، ح ۶

در این حدیث منظور از ستمگر و ظالم، کسی است که معتقد به کیفر روز جزا نباشد و بدیهی است، چنین کسی نه، امید به ثواب کار نیک و نه، ترس از کار بد خواهد داشت و می‌توان به چنین فردی اطلاق کافر نمود و مسلم برابر احادیث گذشته و آیات قرآنی کافر مورد شفاعت نخواهد بود.

### [اثر استغفار و عدم آن در ارتباط با گناهان صغیره و کبیره]

در مورد این که گناه کبیره با استغفار باقی نماند، گرچه شروط استغفار از گناه، ندامت در دل و استغفار به زبان و تصمیم ترك در آینده و جبران ما فات و گذشته است؛ ولی صرف ندامت در دل او را از مرحله کفر خارج می‌سازد؛ و به عکس، اصرار در گناهان صغیره و عدم ندامت و بی‌اهمیت شمردن، صرف نظر از این که خود، گناه کبیره‌ای است، ممکن است تدریجاً او را به انکار عذاب در آخرت، و در نتیجه به مرحله کفر به کشاند؛ که لا محاله از شفاعت محروم گردد؛ زیرا اصرار در گناه فرجامش تکذیب آیات الهی است؛ چنان که فرمود:

﴿ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ إِسَاءُوا السُّوْءَىٰ أَن كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ﴾

(روم: ۳۰: ۱۰)

۱۱. در خصال، به سندهای گوناگون، از حضرت رضا علیه السلام از پدران بزرگوارش

— سلام الله عليهم — نقل است که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

هنگامی که روز قیامت واقع شود خداوند عزوجل بر بنده مؤمن خود بنگرد، پس او را واقف و آگاه سازد بر گناهانش یکی پس از دیگری، سپس او را بیامرزد و بر آن گناه نه فرشته مقربتی را آگاه کند و نه پیامبر مرسلتی را و پوشاند بر او که هیچ کس از آن گناه واقف نشود، سپس به گناهان او فرماید: حسنات شوید.<sup>۱</sup>

در این حدیث شریف، شفیع بنده در گناهان در روز قیامت منحصرأ خدا است؛ که او را مورد غفران و حتی صفت ستّاریت خود قرار داده و کرم و بزرگواریش درباره

۱. وبهذا الاسناد قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله إذا كان يوم القيامة تجلی الله عز وجل لعبده المؤمن فيوقفه على ذنوبه ذنبا ذنبا ثم يغفر الله له لا يطلع الله على ذلك ملكا مقربا ولا نبيا مرسلا ويستتر عليه ما يكره ان يقف عليه أحد ثم يقول لسيناته كوني: حسنات قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله: معنى قوله تجلی الله لعبده أي ظهر له آية من آیاته يعلم بها ان الله يخاطبه. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۳، ح ۵۷؛ بحار الانوار، ج ۶۶، ص ۲۶۱، ج ۷، ص ۲۸۷، ح ۳؛ سند در کتاب الحصال صدوق یافت نشد.





بنده تا حدّی است، که به همه سیئات او خطاب می‌رسد، حسنات شوید؛ چنان که آیه قرآن نیز، مؤید همین معنا است؛ آنجا که فرمود:

﴿فأولئك يبدل الله سيئاتهم حسنات﴾ (فرقان (۲۵): ۷۰)

و مستبعد نیست، آیات شفاعتی که در قرآن مقید به قید اذن و اجازه و ارتضاء و یا عهدی از جانب خداوند نیست، و شفاعت را منحصرأ اختصاص به خود داده، نظیر:

﴿هو الذي خلق السموات والارض في ستة ايام ثم استوى على العرش ما لكم من دونه ولي ولا شفيع افلا تتذكرون﴾ (سجده (۳۲): ۳) حدیث فوق یکی از مصادیق آن باشد.

باری، روایت در زمینه شفاعت از ائمه اطهار صلوات الله عليهم اجمعین و شخص نبی اکرم ﷺ در عامّه و خاصّه به حد تواتر است؛ که جای هیچ گونه شك و تردیدی باقی نمی‌گذارد؛ منتهی باید توجه داشت که برخورداری و استفاده از شفاعت ویژه مؤمنان است و هیچ‌گاه شامل منافق و کافر در جمیع شئون آن نمی‌شود.

حتی انکار یکی از ضروریات دین که منجر به کفر شود، شخص را از شفاعت محروم خواهد ساخت؛ علاوه، اعتقاد به شفاعت، نه به جهت این است که آدمی را در ارتکاب معصیت جری سازد؛ زیرا همان طور که در یکی از احادیث بیان شد، اصرار در گناه حتی صغیره شخص را به سوی کفر می‌برد؛ بلکه این اعتقاد [اعتقاد به شفاعت] خود عاملی است که انسان را از مرحله یأس از رحمت پروردگار خارج سازد؛ زیرا مایوس نیز، کافر است؛ و فرجامش دوزخ؛ و نیز احراز پست و مقام شفاعت برای اولیاء، خود منزلت و شرفی است پس بزرگ در پیشگاه ربوبی و سایر مخلوقات.

﴿وإذ تخيناكم من آل فرعون يسومونكم سوء العذاب يذبّون ابناءكم ويستحيون نساءكم وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم﴾ (۴۹)

و یاد کنید هنگامی که رهائی دادیم شما را از آل فرعون، که به زیر بار ستم می‌گرفتند شما را، شکنجه بار، پسرانتان را سر می‌بریدند و دخترانتان را زنده نگه می‌داشتند.

## لغت

«آل» تقریباً به معنای «أهل» از ماده «أول» است؛ یعنی رجوع؛ کلمه «تاویل» هم مشتق

از همین لفظ است که در تعبیر برخی آیات قرآن به کار می‌رود؛ و وقتی می‌گویند: تاویل این آیه چنین است، یعنی: مرجع و برگشت آیه در چنین معنائی است؛ در اینجا هم کسانی که رجوع و مرجعشان به فرعون است، به نام «آل فرعون» نامیده می‌شوند؛ که مراد همان بستگان و نزدیکان او باشد.

و کلمه «اهل» اعم از «آل» است؛ زیرا به مکان و فرد هر دو اطلاق می‌شود، چنان که گویند: اهل مشهد یا اهل تهران و اهل بنی هاشم یا اهل بنی اسد، در حالی که آل مشهد یا آل تهران نمی‌توان گفت.

«فرعون»: نام و لقب پادشاهان مصر است؛ نظیر قیصر در مورد پادشاهان روم؛ یا کسری که به پادشاه ایران اطلاق می‌شده.

«یسومون» از «سام یسوم سوم»، یعنی: مکلف ساختن و وادار نمودن؛ «سامه الامر» ای کلفه ایّاه: او را بر آن کار مکلف ساخت؛ برخی به معنی «یلزمونکم»<sup>۱</sup> گرفته یعنی: شما را به بدترین شکنجه بد، ملزم می‌کردند یا به شما بدترین عذاب بد را می‌چشانیدند یا «یُعَذِّبُونَكُمْ سَاءَ الْعَذَابِ»: به بدترین عذاب بد، شما را شکنجه می‌دادند.

«یذبحون» از مصدر «تذبیح» به معنای مبالغه در ذبح، یعنی: کشتار زیاد.

«ابناء» جمع مکسر «ابن» به معنی پسران.

«یستحيون» از استحياء، به معنی استبقاء: خواستار باقی ماندن و زنده بودن؛ لذا مشتق از ماده «حیوة» یعنی: زنده بودن است؛ نه «حیاء» که بمعنی شرم است و آزر م.

کلمه «نساء» لفظی است در معنای جمع؛ یعنی: زنان؛ و مفردی در لسان عرب برای آن ذکر نشده و به جای مفرد آن امرئه به کار می‌برند.

از طرفی نظیر «ابناء» که کودکان و مردان هر دو را شامل است، «نساء» نیز، به زنان و دوشیزگان هر دو اطلاق می‌شود و در این جا ظاهراً منظور دوشیزگان باشند.

﴿وَإِذْ نَحْنُكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ...﴾ (۴۹)

و یاد کنید [ای بنی اسرائیل] آن گاه که شما را از فرعونیان رهائی دادیم.





## [تذکار به وضعیت اسفبار گذشته بنی اسرائیل]

گرچه خطاب متوجه به بنی اسرائیل زمان حضرت است، ولی منظور اسلاف و پدران آنها است؛ زیرا نجات گذشتگان از ایشان به منزله نجات آنان تلقی می شود و در عرب معمول و مصطلح است، که خطاب به افراد قومی است، و مورد نظر آباء و اجداد آنها است؛ مثلاً می گویند: ای بنی هاشم شما بودید که چنین و چنان کردید و غرض پدران ایشان است یا به عکس گاه خطاب به جمعیت حاضر، متوجه فرزندان و ذریه [آنها] است؛ نظیر:

﴿قلنا اهبطوا بعضکم لبعض عدو﴾ (بقره: ۲۳۶) که مخاطب آدم و حوّا، و منظور فرزندان و ذریه آنها است.

طایفه بنی اسرائیل قبل از ظهور حضرت موسی، همان گونه که در کتب تاریخ مذکور است، تحت نفوذ و سیطره فرعون وقت و اطرافیان جبّار و ستمگر او قرار داشته، به نحوی که در نهایت شدت و سختی روزگارسر می بردند؛ و به طایفه عبری معروف بوده، چنان که فرعونیان را «قبطی» می گفتند؛ سرزمین اصلی عبری ها ابتداءً شامات بوده؛ که گروه زیادی از آنجا به مصر کوچ کرده و بعد ها مورد آزار و استعمار قبطی ها قرار می گیرند و جنایتگران دستگاه فرعونی از وجود ایشان به زجر و اجبار، در ساختن قصرها و مقابر و انواع کارهای سنگین و شاق استفاده می کردند؛ در حالی که غذا و پوشاک مختصری به آنان داده می شد و گاه در محل خدمت و کار پاهای ایشان را به زنجیر کشیده که مبادا فرار کنند؛ و چه بسا در زیر فشار انجام وظیفه که از حوصله و طاقتشان خارج می بود، با پای بسته به زنجیر، جان به جان آفرین تسلیم و به وضع رقت باری نعششان در گوشه ای می افتاد و این جریان ادامه داشت تا ظهور حضرت موسی، که به خواست پروردگار و رحمتی که برایشان آورد، آنان را از زیر چنگال ستم و جنایت آمیز سرکرده های فرعونی نجات بخشید و تذکار آیه فوق ناظر به چنین موقعیتی نسبت به اسلاف آنها است.

و سپس به شدیدترین ظلمی که درباره ایشان می شد، تذکر می دهد که: ﴿یسومونکم

سوء العذاب يذبحون أبناءكم ويستحيون نساءكم وفي ذلكم بلاء من ربكم عظيم ﴿٤٩﴾.

شما را زیر بار ستم می گرفتند به شکنجه و عذاب بد؛ [که منظور انجام همان کارهای شاق و بیگاری و زجر و بارکشی باشد؛ چون حیوانی خوار و ذلیل] پسران شما را می کشتند و دخترانتان را زنده نگه می داشتند؛ [برای کنیزی و بهره وری] گویند:

شبی فرعون خواب می بیند که آتشی از جانب بیت المقدس به طرف مصر شعله ور است، که بر اثر آن خانه های قبطیان می سوزد؛ تعبیر خواب را از کهنه و معبرین وقت می پرسد، در پاسخ می گویند: از طایفه بنی اسرائیل شخصی ظاهر می شود که اساس قدرت و حکومت تو را واژگون کند؛ به همین لحاظ او تصمیم می گیرد هر فرزند پسری از خانواده عبری به دنیا آید، در حال نوزادی بکشد تا به بزرگی نرسیده و عاملی برای انقلاب و تاراج تاج و تخت او نباشد.<sup>۱</sup>

باری، خداوند این جریانات را درباره قوم بنی اسرائیل در ذیل آیه تذکر می دهد، که رهائی و نجات بخشی شما از چنین شکنجه و عذابی امتحانی بزرگ بود از جانب خدایان؛ یا این که شکنجه و عذاب وارده خود امتحانی است بزرگ و می تواند هر دو مورد امتحان خدائی باشد؛ زیرا آدمی در هیچ يك از حالات و موقعیت های فردی و اجتماعی، نباید انحرافی از طاعت و اوامر الهی پیدا کند؛ چه سختی و شدت یا سعه و نعمت.

﴿وإذ فرقنا بكم البحر فأنجيناكم وأغرقنا آل فرعون وأنتم تنظرون﴾ (٥٠)

و یاد کنید آن گاه که به خاطر شما دریا را بشکافتیم و شما را نجات دادیم؛ [از آب دریا که غرق نشوید یا از ستم و بی دادگری فرعونیان یا هر دو] گویند:

حضرت موسی به پیروانش اعلام فرمود که: در فلان شب همگی کوچ خواهیم نمود و چون فرعون متوجه چنین تصمیمی از جانب موسی شد، با لشکری زیاد به تعقیب ایشان برخاست؛ یاران موسی که به طرف دریا [بحر احمر یا رود نیل] در حرکت بودند با مشاهده فرعونیان در حال تعقیب از ایشان وحشت و بیمی پیدا کرده، و حتی

۱. تفسیر روض الجنان و روح الجنان، ج ۱، ص ۲۷۱







برخی در مقام اعتراض به موسی برآمده گفتند: اینک در ورطه هلاکت افکنده شدیم؛ چنانچه در سوره شعراء، آیاتی حاکی از بازگوئی همین معنا است؛ آنجا که فرمود: ﴿قال أصحاب موسى إنا لمدركون﴾ (شعراء: ۲۶: ۱۶) یاران موسی گفتند: همانا ما را در چنگال قهر و غلبه فراگیرند. لیکن موسی در پاسخ فرمود:

﴿قال كلا إن معی ربی سیهدین﴾ (شعراء: ۲۶: ۲۶) نه چنین تصور و گمانی راست که همانا خدای من با من است و به زودی ارشاد و راهنمایی کند مرا. اینجا است که خداشناسی را باید از انبیاء حق درس گرفت، که چگونه در همه امور اعتماد و توکل به رحمت پروردگار داشته و امید به او می‌ورزند، که سرانجام این امید و توکل ریزش الطاف حق درباره بنده است، چنان که در مورد موسی فرمود:

﴿فاوحینا إلی موسی أن اضرب بعصاک البحر فانقلب فکان کل فرق کالطود العظیم﴾ (شعراء: ۲۶: ۶۲) پس ما به سوی موسی وحی نمودیم، این که با عصای خود دریا را ضربه وارد ساز، آن‌گاه دریا به شکافت، پس هر پاره‌ای چون کوهی بزرگ بگردید.

و نتیجتاً دوازده راه عبور ظاهر گشت تا هر سبطی از بنی اسرائیل از مسیری بروند و در واقع کوهها و راه‌های آبی به خواست و مشیت الهی به وجود آمد تا موسی و یارانش به سلامت بگذرند و گروه فرعونیان نیز، به تبعیت و تعقیب وارد همان راههای آبی شدند؛ همان‌گونه که فرمود: ﴿وازلفنا ثم الآخِرین﴾ (شعراء: ۲۶: ۴۶) و در آنجا گرد آوردیم دیگران را. [که منظور فرعونیان باشند] سپس فرماید: ﴿وانحینا موسی ومن معہ أجمعین﴾ (شعراء: ۲۶: ۵۶) و ما موسی و کسانی که با او بودند همگی را نجات بخشیدیم. ﴿ثم أغرقنا الآخِرین﴾ (شعراء: ۲۶: ۶۶) و دیگران را [فرعونیان را] غرق نمودیم. و به این کیفیت بنی اسرائیل نجات یافتند.

### [ناسپاسی بنی اسرائیل]

﴿واتم تنظرون﴾ (۵۰). و شما می‌نگریستید غرق شدن فرعونیان را. و از هلاکت و نابودی دشمنان و نجات خود مسرور و شادان بودید؛ ولی از آنجائی که بشر همواره ناسپاس و به تعبیری ظلوم و جهول است، نه تنها الطاف حق را در گذشته به فراموشی سپردند، بلکه آزارها و گرفتاری‌ها برای حضرت موسی فراهم آوردند، مانند

اتخاذ عجل و گوساله پرستی یا هنگامی که در دروازه اریحا، فرمان داد که به شهر وارد شوید واز عمالقه بیم نکنید، خداوند شمارا پیروزی دهد، آنان همان جا نشسته و استنکاف می ورزند و بهانه می آورند که ساکنین شهر مردمی مقتدر و صاحب نیرو و شوکتند و در مواجهه با ایشان ما را بیم مرگ و نابودی است؛ تو خود با پروردگارت- که شاید منظور هارون باشد- وارد شهر شوید و آنان را نابود و مسخر سازید تا بعد ما به شما ملحق شویم؛<sup>۱</sup>

یعنی: ما فقط برای خوردن لقمه ای چرب و آماده با اشتهائی باز و بدون رنج و زحمت حاضریم و به این طریق عملاً جُبن و تن پروری خویش را بروز و ظهور دادند.

﴿وإذ واعدنا موسى أربعين ليلة﴾ (۵۱)

و بیاد آرید هنگامی را که وعده نهادیم با موسی چهل شب را.

### [گوساله پرستی بنی اسرائیل]

در مورد اعطاء الواح که حاوی تورات و بیان و شفاء بود و همان چهل شبی است که خداوند در سوره اعراف فرمود:

که ما به موسی سی شب وعده نهادیم و آن را به ده شب دیگر متمیم نمودیم و وعده پروردگارش به چهل شب تمام گشت.<sup>۲</sup>

﴿ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ﴾ (۵۱).

سپس شما بعد از این جریان گوساله را برگزفتید. [به عنوان پرستش] زیرا فعل «اتَّخَذَ» در اینجا دو مفعولی است و مفعول اول همان «عجل» است و دوم «الها» در تقدیر.

و منظور از «مِنْ بَعْدِهِ» رفتن حضرت موسی به کوه طور برای مناجات و دریافت الواح و غیبتش از قوم بنی اسرائیل است.

۱. ﴿قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَدْخُلُهَا حَتَّىٰ يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُوا مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ﴾ (۲۲) قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مَوْمِنِينَ﴾ (۲۳) قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَن نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا فَاذْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلْ إِنَّا هَاهُنَا

﴿(۲۴)﴾ . مائده، (۵): ۲۲-۲۴

۲. اعراف (۷): ۱۴۲.

